

## کافه فیروز

به جای کافه فیروز بانک صادرات یا ملی  
در ابتدای کوچه ساخته شده

برویم سمت کافه نادری بهتر است. سر کوچه نوبهار  
رستوران و کافه شاپ نوبهار است. هم پیتزا می‌فروشد هم جوجه و  
چلوکباب اما از کافه «فیروز» خبری نیست. در رستوران بسته است  
پیرمرد ۷۵ ساله ورزشی فروشی هم چه داستان‌هایی از لاله‌زار  
تعریف می‌کند. به ساختمان کناری رستوران اشاره می‌کند که  
زمانی متعلق به کارخانه نوشیدنی‌های شمس بوده و حالا به  
ویرانه‌ای بدل شده است.

## کافه نادری

به موقع رسیدیم کافه نادری هنوز باز است اما همه خدمات دهندگان  
چون اسد مدیر کافه هم دو سالی است آمده. از هیچ کدام از پیرمردان ارمنی  
کافه خبری نیست. همه را باز نشسته کرده‌اند. یکی شان که ۹۲ سال داشت سال  
پیش فوت کرده است. چشم‌هایم را می‌بندم. به توصیف فرزانه تجسم می‌بخشم.  
تابستان‌ها، باغچه نادری از غروب شلوغ می‌شد. قسمت جلوی کافه و قسمت شرقی  
رستوران، رومیزی‌های سفید، زمین خاکی، درخت‌های چنار و پلکان آجری.  
از کستر کوچک موسیقی از چند نفر بازمانده‌های فراری از چکسلواکی، لهستان،  
آلمان و چند ایرانی. حالانکه از چنارها خبری است نه رومیزی سفید، قسمت  
سن را هم با طناب جدا کرده‌اند و ورود به آن سمت ممنوع است. در سالن  
هم کنار بزرگ‌ترین پنجره میزی و صندلی گذاشته‌اند و روی رومیزی  
قرمز کنار گلدان سفید برچسب شماره ۲۰ دیده می‌شود. بالای سرش  
روی تنگ گلی کنار پنجره روی کاغذی نوشته محل ارائه سرویس کافه به صادق  
هدایت، جلال آل احمد، نیما یوشیج و اخوان ثالث از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰. زمانی تو و  
نیما یوشیج در اداره موسیقی همکاری بودید. بر روی دیوار سبز رنگ انتهای سالن هم  
عکس صادق چوبک، رضا براهنی، بزرگ علوی، سیمین بهبهانی و... را چسبانده‌اند.

کافه رستوران نادری  
CAFE - RESTURANT  
:NADERI:  
ESTABLISHMENT 1927

تاسیس ۱۳۰۶



عکس: آرین غمگینی

مهدی اخوان لنگرودی:

۴۰۰۰ سال از آن روزها  
گذشته. از برگ برگ

خاطرات آخرین مردان کافه نشین.  
در ذهن‌هایی که امروز بیشتر شان  
غم زده‌اند. حالا حیاط کافه نادری  
درخت ندارد. اگر هم در آن بایستی  
و سیگار بکشی، ختکایی ندارد.  
حوضش آب ندارد. کنار حوض بند  
کشی دارد که آن روزها نداشته است.

حالا تنها می‌توانی ساعت ۱۰ شبیه  
روزی از تقویم بیایی کنار نسل گذشته  
بنشین و از آن روزها بپرسی و آه  
بکشی با تداعی این جمله در ذهن  
«سهم ما از زندگی این است.» بعد  
هم هجی این غصه که نسل امروز کافه  
می‌روند. اما نه برای گفتگو و بحث  
بلکه برای خوردن. انگار کافه‌دارها هم  
این رو فهمیدن. شاید به همین خاطر  
است که کافه دارها زمان را اندازه می  
گیرند. اگر هم چیزی نخوری، بیرون  
می‌کنند: دقیقاً با این جمله: سفارش  
نمی‌دی، هری چیزی که برای کافه  
نشین‌های فیروز، فردوسی و نادری  
عجیب است. برای پرویز ابوالفتحی  
نویسنده لولی شوم، زمستان بلند  
بی‌ناقوس عجیب است. برای مجید  
دانش آراسته که کتاب ستاره کویرش  
را در کافه فیروز نوشته عجیب است.  
برای شاه‌نظریان، عظیم زرین کوب،  
محمود ناطقی عجیب است. ابوالفتحی  
که برای ما از خاطراتش با جلال در  
کافه فیروز و زنگ و ورزشش در کافه  
نوبخت می‌گوید.



## از کافه نادری تا کافه فیروز

مهدی اخوان لنگرودی  
ناشر: مروارید

نوبت چاپ: دوم / تاریخ چاپ: ۱۳۹۲  
۲۳۲ صفحه / ۱۱۰۰ نسخه  
قیمت ۹۸۰۰ تومان

«از کافه نادری تا کافه فیروز» برش‌هایی  
است از خاطرات و تصاویری که مؤلف از  
حضور شاعران و نویسندگان به یاد دارد. این  
کتاب روایت خاطرات دوران جوانی مؤلف  
است در برخورد با اهالی شعر و داستان،  
در دهه‌های ۴۰ و ۵۰: خاطراتی که عمدتاً در  
کافه‌های معروف آن زمان یعنی کافه نادری  
و کافه فیروز شکل گرفته است. در این کتاب  
به جای آنکه آنها را از پشت کتاب‌ها بشناس  
ببینیم، سر میز کافه در خلال بحث‌ها و  
گفت‌وگوها و در پرسه‌زنی‌های شبانه‌شان یا  
آنها همراه می‌شویم. کسانی همچون احمد  
شاملو، نصرت‌رحمانی، فرخ تمیمی، منوچهر  
آنتسی، رضا براهنی، جلال آل احمد، حمید  
مصطفی، ابوالقاسم ایرانی، خسرو گل‌سرخ  
و...

## رستوران - باغ شمیران

پاتوق همیشگی تو دوستان کافه‌خاندانی فردوسی آن طرف چهارراه است. در راه روبه‌روی  
دیوارهای سفارت انگلیس از هر کس بپرسی نشانی رستوران باغ شمیران را نمی‌داند. اینجا  
فقط پاساژ است که دیده می‌شود. اما آن زمان در باغچه رستوران باغ شمیران درختان بید و  
افرا با گل‌های لاله عباسی، پیچک و نیلوفر کاشته بودند و میز و صندلی‌ها را لاله‌لای درخت‌ها  
می‌گذاشتند و ارکستر موسیقی می‌نواخت و تو بیشتر آخر شب‌های تابستان تا لایل پاییز را  
اینجامی گذرانیدی.



مهمان خانه و کافه فدای نادری ۱۳۳۵

